

سهراب نماینده‌ای ستودنی از مخالفان پدرسالاری ایرانی^۵

مایکل هیلمن

مایکل هیلمن خطابه خود را با یادآوری این چند موضوع آغاز کرده است که فردوسی شناس نیستم و تنها داستانهایی از زمان تولد زال تا موقع مرگ رستم را در شاهنامه بدقت خوانده‌ام. در بررسی شاهنامه به دو جنبه اساسی فردوسی‌شناسی کمتر توجه دارم: یکی ماهیت و اهمیت شاهنامه در هویت ملی ایرانی، و دیگر ارزش ادبی تمامی شاهنامه بعنوان یک منظومه حماسی. در عوض جنبه دیگری از چند داستان معروف شاهنامه برایم حائز اهمیت بسیار است که شاید بتوان آنها را گویای یک سلسله از ویژگیهای پایدار فرهنگ ایرانی محسوب کرد.

وی می‌افزاید که در جستجوی چنین ویژگیهایی است که به تحلیلی گذرا از «رستم و سهراب» می‌پردازم و فرضیه‌ای تأمل‌انگیز درباره قهرمان داستان عنوان می‌کنم. او توضیح می‌دهد که بطور کلی بحث درباره سهراب تازه نیست و بعنوان مثال به «رستم و سهراب» ماتیو آرنولد، مقاله مصطفی رحیمی، نمایشنامه «رستم و سهراب در غزنه» عبدالحسین زرین کوب و نیز به مقاله خود در مجله ایران‌شناسی (سال اول، شماره سوم) اشاره می‌کند. سپس سه ایراد عمده‌ای را که علیه جانبداری از سهراب و ضد پدرسالار شمردن او از طرف برخی از فردوسی‌شناسان عنوان شده است ذکر کرده و ضمن بررسی ایرادهای سه‌گانه، جزء بجزء، به دفاع از فرضیه خود پرداخته و نتیجه گرفته است که:

^۵ متن کامل انگلیسی این مقاله در صفحات آخر همین شماره چاپ شده است.

سهراب با پهلوانان پدرسالاری چون پدرش از نظر اخلاقی تفاوت‌های چشمگیر دارد و این تفاوتها در اهداف او از آغاز لشکر کشی او به ایران بیحد دقیقاً بچشم می‌خورد، از آن‌جا که به مادر خود می‌گوید:

کنون من ز ترکان جنگاوران فراز آورم لشکری بیکران... الخ
در این بیتها و دیگر ابیات، سخن سهراب به سه دلیل غیر پدرسالارانه و حتی انقلابی بنظر می‌رسد:

- ۱- سهراب معتقد است که پادشاهی حق کسی است که شایستگی آن را دارد، نه بر اساس موازین پدرسالاری که پادشاهی امری خدادادی و ارثی است.
- ۲- سهراب خود را با رستم همسنگ می‌داند و می‌خواهد به او کمک کند و وی را به سلطنت برساند. این نیز مغایر با اصول پدرسالاری است که بچه‌ها باید فرمانبردار پدران خود باشند.

مایکل هیلمن با استناد به بیت «یکی داستان است پر آب چشم / دل نازک از رستم آید به خشم» نتیجه می‌گیرد که به عقیده فردوسی نیز سهراب بیگناه قهرمان تراژیک است و رستم مقصر. البته رستم را هم نمی‌توان تنها عامل مرگ سهراب دانست، افراسیاب و کاووس و نیز سرنوشت در این جرم پدرسالارانه شریکند، بخصوص که فردوسی در ابتدای داستان خواننده را متوجه این مطلب می‌سازد که دنیای شاهنامه جهایی نیست که آدمهایش سرنوشت خود را تعیین کنند. به عقیده هیلمن سرنوشت و تقدیر استعاراتی است برای آفریدگار، یعنی پدرسالار اصلی داستان سهراب فردوسی.

- ۳- وی آن‌گاه علاقه و احترامی را که گروهی از فردوسی‌شناسان به شخص رستم دارند مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و مقاله خود را با این عبارت پایان می‌رساند که وقتی فردوسی می‌گوید «چنان دان که داد است و بیداد نیست»، من در پاسخ او می‌گویم: خیر- زیرا که جهان‌آفرین هم یکی از پدرسالاران است، هیچ کدام از آنان نه خدا نه کاوس و نه افراسیاب و نه رستم نمی‌توانند وجود سهراب را تحمل کنند. گناه سهراب چه بوده است؟ او فقط حق خود را می‌خواسته است، در حالی که خدا و کاوس و رستم همه آزمندانه نه تنها حق خود بلکه حق سهراب‌ها را نیز طلب می‌کنند.

همه تلخی از بهر بیشی بود مبادا که با آرزوی بیشی بود